

بغذا خوردن نمود و در هنگام شستن دست بر لطیف صورت لرزید که مجازات باشی داشت پس از صرف غذا آنقدر  
که مقیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام ساز و بازا اتهام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علماء عرب و عجم و لازم  
شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جانزندارد و سخن مفیدین که در میان این دو عالم فساد و شجره عمارت گشته  
قطع و دفع و دفع باید نمود شهید در جواب گفت که در میان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاصی  
مذهبیست که خلاف ضروری دین اسلام است. منکر ضروری کافرست شاخه هر چند اصلاح و انجیح  
امر صلاح نمود از اصلاح غیر صلاح حاصلی پدید نیاید و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تا کبید و تشدید نمود  
بحد یک روزی مؤلف در کتاب خانه او حاضر بودم -

در افساد شهید و صایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی صایت از شخصی و در اثبات منکر بودند و می نمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد و صیانت  
صایت نمود و روسی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد  
لا یصدر عنه الا الواحد و ارا می این عقیده کافرست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در رعایت اشتیاد  
شهره هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید  
وفات یافت و ارشد تلامذه شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که حال مفصل مؤلف این کتاب  
است در ساله در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم  
رشتی الاصل ساکن کر بلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در  
زمان مرحوم آقا سید مهدی خلیف با شرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جرزه فتنه  
نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظره سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود  
ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهراً این عبارت کفرست سید کاظم  
اذعان نمود که ظواهر این عبارت کفرست لیکن شیخ ظواهر این عبارت را اراده نه کرده بلکه این کلمات را تاویل  
ست که آن تاویل مراد شیخست ایشان گفتند که ما ما موربتا و ایل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت  
سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار العترة الطحیة و الشاه و الاهر کافری که بگفته کفری حکم کند لا محاله تاویل در  
راه دارد پس سید کاظم گفتند که تو نویسی که ظاهراً این عبارت کفرست سید کاظم نوشت که ظاهراً این عبارت  
کفرست و آنرا بمر خود مهور نمود پس آقا سید مهدی اگر چه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

## در احوال شهید ثالث

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم پیکفیر شیخ و تابعین او نمودند

### در مکلفترین شیخ احمد

و از آن پس بسجده رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر که کانی چند لباس میش درآمده و دین مردم را فاسد  
 گامد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسانی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت  
 و فقها نیکه شیخ و متابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی  
 ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقایی در بندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسن  
 صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در سال  
 که موجب تکفیر او گشت چند مسنده است - مسئله اولی معادست شیخ معاد را بحکم هورقلیا میدانند و تحقیق کلام  
 اینکه حکما اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفه خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چندست عالم مثال  
 و عالم شباح و عالم اظنه و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلصا و در بعضی از عبارات بر صابرا و همله بدل  
 لام تغییر شده و هورقلیا و لفظ هورقلیا بضم هاء و فتح واد و سکون راء و کسرة قاف و سکون لام است و بعضی هور  
 قلیاء بضم با و سکون واد خوانده اند و این غلط مشهورست و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان فرمیدم  
 چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت  
 حاجی ملا بادری سبزواری دادم که از معاریف حکمی زمان و از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده و خود و پنجسال  
 عمر او نیز زشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت با کسیر میدادند و از بداهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده  
 و بجائی بیدین و بازوین زفته و بقدر قوت خود و عیال خود نحو و سطرز پایه نهان بسته با این حال هر هفته مال  
 جریل بقصر الفاق می نمودند و او را نسبت با کسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از نقل مینمودند چون  
 رساله اسوله مرا نیز دادند و فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع است و قادر بر تو این شبهات است  
 و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روز باران در سبزوار اشتغال دارم  
 نوشتن اجوبه آنها موجب تعطیل در درس است و رابعاً این مسائل در غایت اشکال است و فلان کس با تعجیل  
 میرود و مسافر است و باین تعجیل این مسائل را تفصیل تفصیل نتوان انجام داد و بعد از اینکه مراجعت از آن سفر کردم  
 میرزا محمد حسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملا محمد شرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا بادری اطلاع  
 یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خوا سید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذمب و  
 در فساد عقیده با او شریک است من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان لویان باطله در مذمب اسلام شبهات  
 نمایند بجز حاجی ملا بادری و ملا آقایی در بندی کسی دارد که دامن همت بر گزند و در شبهات ایشان را نمایند

سلام بر اشکم دار و تا شما اصل برانت و استصحاب جاری و در پیدایشان تصدیق و تحسین کردند مجتلاً بعد از اینکه پدید  
 حاجی ملاهادی نیشتم سزالاتی از من کردند و استفسار از احوال علی و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم نیشتم  
 از تلامذه اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذه دوره اول بوده و حاجی ملاهادی از تلامذه دوره وسط بوده و  
 حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سوال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول  
 کوی سبق از همگان بر بوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل است  
 لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوی در اعتقادم دست بهم داد و شیخ احمد  
 را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تشریح اخوند ملا سعد را  
 تدریس مکن مگر نغمه مودیه گفت چه گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین  
 نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهرش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند  
 پس از من سوال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم تکفیرین را سخن بر این بود که در معاد مذمب  
 او با مذمب ملا صدری یکی است حاجی گفت که ملا صدری را هم مگر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام  
 در اسنّه علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قابل مجادجه مانی است گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته  
 الحق ان المعاد فی المعاد هو اجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه در کتاب  
 شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقره و در اسفار با نقطاع عذاب قابل است و قابل نخلود نیست و میگوید  
 که فرعون مات مؤمناً موحداً و بوحده وجود قابل است واحد و غیر ذلک من الهفوات والتربات و در رد  
 کردم گفتم که این مرد در میان سبزه وار نشسته که با بانگ خود نشنیده و نمیداند که ملا صدری را تکفیر کرده اند کمال  
 حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بحکم هور قلبیا قابل است و من او را نغمدادم  
 حاجی گفت که هور بسکون و اوست من گفتم که من از یکی از فضلا تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا  
 علی نوری میگفت که هور و او غلط مشهور است و صحیح هور بفتح و اوست حاجی گفت باید برهان قاطع جمع  
 نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس است و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هور قلبیا یونانی است یعنی  
 عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سوال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من برای  
 کوچک دارم که علم اصول میخواند شما منظومه اصول خود را برای او ترساده باشید مجتلاً عالم مثال تحت  
 فلک قمرست و آنرا اجسام باشند خالی از ماده و بهر جسم صاحب ازاداری خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد  
 از مفارقت از این بدن بعالم شالی میرود در آنجا صبح و شام است بسبب باقی رزق نمینا مکره و عشتیا  
 و حضرت صادق علیه السلام از همین پایه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد و اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی و اگر از اهل نجات است مستقیم و اگر از اهل عذاب است مثالم بعالم آخرت  
رود و در آنجا با بدن عنصریه محسوس شوند و معلوم است که بدن عنصری باید استعداد بقا ابدی پیدا کند و روح نیز باید  
شود و از برای بقا ابدی پس باید برزخی باشد که کجا مانند این نشاء فاسده فانیه کاسده نباشد و یک جا مانند آن  
نشاء اخروی باقیه نباشد بلکه میان زمین و آسمان باشد تا طفره لازم نیاید و آن عبارت است از برزخ و عالم مثال -

در حضور امیر المؤمنین و در سر هر مختصری

و از اینجا است که میگوئیم اینکه امیر المؤمنین در وقت احتضار در سر هر مختصری میآید چه نومن و چه منافق و شعر بلاغت  
بنیان فصاحت ارکان دیدان بر آن کواه یار همدمان من میت یرنی من مومن او منافق قبلای بعضی  
طرفه و اعرف نبعته و اسمها و ما فعلها و انت عند الصراط معترضی فلا تحف عشرة ولا زلا اقول للنار صین <sup>تفت</sup>  
للعرض ذریه لا تقرنی الرجل ذریه لا تقر به ان له جلا بحبل النسبی متعلما استقیه من بار و علی ظلم تخالفی  
الحلاوة العسل قول علی بحارث عجب کم ثم اعجوبه له حیلما و علم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده  
اینکه یک جسم در یک زمان در اکتفا متعدد نیست تا آنکه ممکن شود گفته که مراد از حضور علی دیدن مختصر است ثم روایت  
تأ انجذاب به نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که هر مختصری نفس آن جناب را می بیند مانند دیدن هر کسی خورشید  
تا با نرا پس خورشید در یک مکان هست و همه در هر بلدی او را می بینند باشد و انوار او را میگوئیم که هر کس آن  
جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاهره را قوت و قدرت و کلیه و اعاطه است که یک نفس  
میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا و اولیاء و نحو ایشان و باین وجه قبول است بودن جناب  
امیر المؤمنین در یک شب در هفتاد مکان بقیافت و میمانی و حاضر شدن آنجناب در سر هر مختصری و دیدن  
موسی بعد از بهوش شدن در هنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کرد و بین بود که از خلصا بشیعبان امیر المؤمنین  
همچنانکه از گروه ملائکه که هفتاد هزار موسی در بالای هفتاد هزار کوه ایستاده همه لباس پشم در بر و عمامه پشم  
بر سر و عصا بر دست و همه رت الرنی گویانند پس موسی از جبرئیل سوال نمود که بخبر من آیا موسی دیگری هست  
و ایتها کیانند جبرئیل گفت ایضا ابدان مثالیه تواند و بدین محمول است آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت  
داشته که چون در جنگ جل طلحه در میدان افتاده و با او اندک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیت  
گفتی گفتند که علی در فلان مکان ایستاده و او ترانه گشته طلحه در جواب گفت که ما علی گشته و همه مقتولین را علی  
گشته آیا نمی بینی که علی کاهی در هواست و کاهی در پشت سرد کاهی در پیش رو و کاهی از طرف راست و کاه  
و چپ جنگ میناید بلی در آنوقت نظر بآیه فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته و ابدان مثالیه  
امیر المؤمنین را دیده و عالم مثال مدلول علیه اخبار و آورده از آن است چنانکه در دعاء یا منظر بحبل و غیره

وال بر آن است چه هر چه از آدمی در عالم شهادت صادر میشود همان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر کسی  
همه ابدان مثالی بر آن مطیع میشوند و اگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی متنی پرده بر روی آن صورت مثالی  
میاندازد که سایر ابدان مثالی آن فعل قبیح و معصیت را مشاهده نکنند و آن شخص خجل نماند و شیخ بهانی در  
بهانیه در کتاب اربعین همین حدیث را ذکر فرموده و توضیح عالم مثال کرده و در کتاب اصول کافی که از  
اربعه معتبره شیعه است تقریباً بیت حدیث روایت کرده در باب عالم مثال -

### در مذہب شیخ احمد در جسم معاد

و با بجمه شیخ احمد را عقیده آن است که جسم انسان مرکب است از اجزائی که از هر یک از افلاک تسعه جزئی  
شده و همچنین از عناصر اربعه نیز از هر یک جزئی برداشته اند و مرکب نموده اند و چون روح از بدن مفارقت  
کند اجزاء عنصری هر یک بر مرکز خود روند و از آنها چیزی نماند و آنچه باقی ماند همان اجزاء فلکیه است و همان در  
مختر مشهور است و همین وجه نقضی از شبهه اکل و ماکول هست که اجزاء عنصریه است و آنها عود میکنند  
آنچه عود می نماید اجزاء فلکیه است و آنها جز بدن اکل نخواهند شد و تکلیف در مثل شبهه اکل و ماکول مانند علامت  
علی اعلی الله مقامه و استادش محقق طوسی در تجرید با اجزاء اصلیه رفتند که آن ماده منویت نطفه و زانند و ماکول  
نمیشود و جز بدن اکل نمیشود و آن اجزاء اصلیه عود میکنند و آنچه جز بدن اکل است اجزاء فضلیه است نه اصلیه  
و شکی نیست که ظاهر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام است بلکه ضرورتیست که اجزاء عنصریه عود میکنند

### در معراج جناب ختمی مآب علی بن ابی طالب علیه السلام به قاعده شیخ احمد

و شیخ احمد در معراج نیز به همین سبب مثنی کرده میگوید که در زمان عروج عیاج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله  
علیه و آله و سلم معراج جز خاک و آبی را بر زمین انداخت و جز هوای را در کوزه هوا انداخت و جز ناری را در کوزه  
نار گذاشت و یا با همان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود با فلاک رفت فلذا حرق و التسیام لازم نیامد و عیاج  
این است فلما وصل الی کرة الهواء فالقی فیها ما هو منها و هكذا و جمیع کرات عناصر همین سخن را گفته و این خلاف ضرورت  
دین اسلام است چه اعتقاد ما آن است که جناب ختمی مآب الف التحیته و الثناء بهمین بدن عنصری با سائر  
با همان لباس که در برداشت و دامن ابرین بر خورد و آب ابرین شروع بر بختن نمود و آن جناب صلی الله علیه و آله  
و سلم فرمود و هنوز آب ابرین تمام ریخته نشده بود بلکه با نعلین پای مبارک معراج رفت و سوار  
که بجهت رعایت ارباب نعلین را کنده باشد خدا تعالی فرمود که با نعلین بعرض بیاتنا عرض ما از نعلین بود  
یا بد پس با همه اجزاء عنصریه و لباس و نعلین اتفاق افتاد و ما حرق و التسیام پس بر این حکما در این باب  
محقق بفلک نهم است نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیته و الثناء الی حرم طلی



بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فکلی محاط و بدن طهر بپیر صل و سلم محیط و بهر محیط اشرف و الطف از محاط است مانند اینکه اجتهاد داخل فائده که در آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق و التسیامی در دیوار باید آید علاوه بر این مستنیع خرق و التسیام از ظل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاء است مسئله سوم آنست که شیخ احمد ائمه را علل اربع میدانند هم صوریه و هم فائیه و هم مادیه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذمبها مامیه اگر چه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خدا تعالی مانند وکیل و مأمور و مقام ائمه را مقام مشیت میدانند و هو الاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این خواهد بود و قول لکن یسبون الکتب باید نیمه و ائمه یرا ائمه میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند و اینست که - بَارَكَ اللهُ فِيهِمُ الْخَالِقِينَ - گواه بر آن است که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خدا تعالی در باب حضرت عیسی روح الله - وَ اِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ - شاهد این معنی است و قول امیر المؤمنین انا خالق الارض و السموات دلیل بر این مطلب است و اینکه اگر خداوند تعالی کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند و قدرت بر آن داشته باشد این را داخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشند و مردم بیشتر از حق باین معنی مینمایند و همین تفسیر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفاها شنیدیم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات او من ان بیت الشکوت است اما اجالا پس اخبابا از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملك التجار و در یافت که نسبت خلق و رزق را بائمه دادن موجب کفر و ضلالت است و ائمه از ان منع فرموده اند و این گروه را مفوضه خلعتیه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمودن رزق را با امام و حضرت صاحب الامر روحی فراه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هر که یکی از من و آباء من چنین نسبت دهد من و پدر من از او بیزاریم و عجارت آنجناب اینست فانا ابائی منه براء و علامه مجلسی نیز مانند همین علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقت هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن اینست که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزله پدید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تعسیر عبارت باشد و اخبار عموم در این معنی و معنی اول را و اگر احب را هم بزخلاف آن ورود یافته باشد مطروح است علاوه اخبار اعاوست و بر فرض متواتر بودن نیز با ضروری مذمب معارضه نمیتواند نمود -

### در جواب از مشیت و تحقیق آن

و اما تفصیلا پس اول گفته مقام امام ۳ مقام مشیت است میگویم راست مقام امام ۴ مقام مشیت است و لیکن معنی این سخن آنست که امام منظر مشیت است و مشیت خدائی با امام ظهور پیدا می کند باین نحو که هر چه امام خواست خدا آنرا می خواهد و هر چه خدا خواست خدا آنرا نمی خواهد و هر چه خدا نخواهد امام نیز آنرا نخواهد

نه میخواهند اینک امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند بدست که امام پادشاهت یعنی مظهر قدرت خداست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد مظهر و محل است چنانکه در بعضی از زیارات و روایات السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله تیر مانند پادشاه و جنب الله همین الله و نفس الله و نحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد.

در جواب مکتب بون الکتاب

و ثانیاً در باب مکتب بون الکتاب باید نیمه میگویم که کتاب کتاب بدست و این راست است اما گفتیم در سابق که بدست مظهر است نه اینکه حقیقت امام بدست باشد تا خلقت عالم بدست شود و موجب محبت اقسام فعل بید باشد علاوه بر فرض اینکه امام حقیقت بید باشد نظر بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بید تواند دانست و نسبت ان گفت الیه کاتب بلکه کاتب همان انسان ذوالعین است نه بید بلکه بید نیز آلت است مگر اینکه اسناد مجاز میباشد و مجاز بهم مجاز عقلی باشد از باب اسناد و بابت که آن اسناد بغیر ما هو له محسوب میشود و ظاهر است که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی مراد شیخ نیست و ثانیاً در باب احسن الخالقین که شیخ متک حبه از بابت مجاز است چنانکه در اخبار نیز ملکیین خلاقین در تولید لطف در رحم تعبیر شده و این مجاز لغوی است شکلی نیست که خالقین متعدده بر فرض تحقق آن لازم ندارد که انچه خالق باشد و این نه دلالت مطالبه است و نه تضمن و نه التزام و این از اوضاع و احوالات در باب اول الخلق من الطین که هیئت الطیر میگویم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسی خالق است مجازاً و ثانیاً عیسی امر غیر خلق کند دلالت ندارد که امیر المؤمنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده که هیئت الطیر پس معلوم است که حقیقت خلق طیر نکرده و خامساً در باب انا خالق السموات و الارض میگویم که این خبر مجبول و کذب معنی واقف است و این خبر و خطبه السبیل محمود علی و بدراست که از موضوعات است و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء عالمنا مقداره مشهورین اعصار از علماء اخیار و فضلاء ابرار و نقاد اخبار ائمه اطهار مانند خواص اخبار طائفة مجلسی احبب الله مجلس الرضا و الرضوان صاحب کتاب بحار الانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب بوجه البلاغت و ثقیة الاسلام شیخ کلینی نامدار و احزاب ایشان این خبر را نقل نه کرده اند و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و نشنیدیم بلکه بعضی از افاضل کامل حکم بوضع تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه بر یک روایت باورایت چنانکه در باب هدایت فرموده اند بهتر است از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی است چگونه امیر المؤمنین که مردم او را خلیفه چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میایند و میگویند انا خالق السموات و الارض بلکه جزات آن نداشت که او را کند که من خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

در محاجه حاجی محمد کریم خان و شیخ عبد الرحیم بروجرودی

و در این مقام مناسب است که محاجه حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبد الرحیم بروجرودی مذکور شود. حاجی محمد

در احوال شهبازان

کریم خان از تلامذه سستید کاظم و مؤسس کن رابع است و شیخ عبدالرحیم فنیه دار تلامذه شیخ موسی و شیخ علی محقق علمت  
 بوده زمانی حاجی مزبور بدارا خلافت آمد علماء ترک دیدن و باز دید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس  
 قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدین ایشان و عباس قلی خان نیز با هم بوده و مولف کتاب را هم با  
 مناظره است مجازاً حاجی مزبور نیز در همان مجلس بدین عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات  
 چند حاجی بی شیخ گفت که ما در دارا خلافت شدیم علما تا ما را هم خیر نمودند و با ما مراد و نمودند کویا بحجت آن باشد که  
 ما را ضلال و مفصل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضلال بودن را نمیدانم اما در مفصل بودن شما خلافتی نیست  
 زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام است نوشته و مکرر بر بالاسی منابر گفته اید که علما این عصر کلمات مطالب  
 مارا نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخبار یک علمای عصر باید طولاً مهارت در علم  
 بر فهم و ادراک آنها داشته باشند چنین کلمات و عقاید را در میان کتاب فارسی نوشتن و آرزای چاپ کردن  
 و بدست عوام کالافعام دادن و بر بالاسی منابر در محضرا کابر و اصاغیر و عوام و خواص اظهار امر اهل نمودن البته  
 اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از آنکه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل  
 نیز بر مضمون خیر سخن گواه صدق و شایه عدل است و ایضا آمده فرمودند ماکل ما یعلم یقال و لا کلام یقال جان  
 وقت حاجی مزبور گفت که امیر المومنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات و الارض با اینکه عوام و خواص  
 نسبت به بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد چنین خیر نمائید در آن عهد بعضی علی را  
 کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفه چهارم میدانستند و نادری او را خلیفه بلا فصل پیغمبر میدانستند  
 در چنین عصری چگونه می شود که غلبی بالای منبر بر آید و بگوید که من خالق آسمان و زمین می باشم مردم خلیفه بودند  
 او پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بجا لقیقت او میشوند و اگر چنین سخن ادا و میشوند امیر گفته او را میکشید پس حاجی  
 مزبور

در مناظره مولف کتاب با عباسقلینان

و اما مناظره من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبودند کور میکرد و بی نشان  
 روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزاده  
 فرهاد میرزا و شاهزاده ایلمانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز  
 فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بنحو طوابع شرعی حقه حقیقتیه در مقام تکذیب علم  
 نجوم بر آمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهرست و شاید از انکار نتوان  
 گفتیم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته  
 که در زمین نظر کنی میان دو کواکب مثلاً اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق و لذا شهید اول در کتاب



قواعد خود فرموده که هر که اعتقاد کند که کواکب مدبرین عالمند پس آن شخص در نزد ما کافرست و بلفظ عندنا تغییر فرمود یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقه شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این بیت را خواندم **عَوْنِي مُنْجِمُ أَخْوَجِلْ تَرَايَجُ الْمَرْيَخُ فِي بَيْتِ حَمَلٍ فَقُلْتُ دَعْنِي مِنْ أَكَاذِيبِ الْحَمَلِ** المَشْتَرِي عِنْدِي سِوَا، وَزَحَلْ عَوْنِي بِجَالِقِي وَرَازِقِي عَزَّوَجَلَّ عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل شباهت من انکار این سخن کردم و سه نفر ملائکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در دیوان بلاغت نشان از فصیح صحیح همین نهج است که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من بقره کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض است چون بآن علم عروض رجوع کردیم دیدیم که این شعر از بحر تقاربت و بحر تقارب باید بشش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن به مستفعل که میچند باشد که مجموع بیت بسی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیه این مالک حسنین است و چون این بیت را بعلم عروض تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصرع آن میچند حرف میشود و مجموع بیت بسی و شش حرف میشود و با الف و لام زیاد تر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد بجز آنکه را علل اربع دانستن خلاف اخبار ما ثوره ان ائمة اطهار است بلی اعتقاد ما آنست که پیغمبر و ائمة علت غائیه برای خلقت موجود است امکانیه میباشد و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی - لولاک لما خلقت الافلاک - کواهد بر این مطلب است و سادسا در باب اینکه خالقیت ائمة عالم امکان را اول بر لطف و عموم قدرت خداست چنانکه این کلام کبیر واهی و از شانیه صواب عاریست چه این دلیل قطعی است و باینگونه دلایل اثبات این اصل عظیم خلاف ضروری مذہب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآنست که خدا تعالی خلق کند در این عالم و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشد و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه تسبیح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطف است و بیشتر مردم ندیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است پس این ادله فائده برای اثبات این مطلب ندارد -

در رویای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیته و الثناء علیهم جمیعین

و در این مقام مناسب است اینکه ذکر شود حکایت رویای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر اصلی الله علیه و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح بر خانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله و السلام را دید و آن سوال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را از حرف و نقاشی و طلاکاری کند در این باب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آله سوال نمود آن حضرت صلی الله علیه و سلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

# در احوال شهب ثلث

۱۳۹۹

همان سادگی خوب است دیگر شوال کرد که بسبب چیت که علماء در از منته سالفہ صاحبان کرامات و مکاشفات مسدود  
 شده آنجناب الف التحیة والثناء علیہ فرمود بسبب آن است که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب و حرام پس  
 ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند و آنچه مکروهات و مباهات بود آنها را داخل در محرمات مینمودند  
 یعنی در مقام عمل ترک مباهات و مکروهات مینمودند و مستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند و داخل در واجبات  
 میکردند و عمل میکردند و شما طبقه متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نمودند اید و تارک مستحبات شدید  
 و فاعل مکروهات و مباهات گردیده اید فلذا ابواب کرامات و مکاشفات بر شما مسدود گردیده دیگر شوال ازل  
 شیخ احمد کردم که منید اینم احوال او چون است و از او بعضی از کلمات کفرانگیر صادر گشته آن جناب صلوة  
 الله علیهم تبسم کرد و فرمود که شیخ احمد غلط میکند که این گونه سخنان میگوید و سوالات دیگر هم نمود که حاجی فرمود  
 ابراز آن اسوله **در کندر خوردن شیخ احمد** و اجوبه نمود

و شیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا احتیاط و بر تبه بود که سه ماه اول زمان بود و متابعان او نیز کنند  
 میخوردند و سید کاظم لمبدا و آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد گرم است  
 و حدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار و رو یافته بلکه در حدیث است قریب باینکه هیچ پیغمبری معیشت  
 نشد مگر بر قائل شدن به بداء و اینکه در میراث او کندر بوده و از اینچنین ظاهراً میشود که اجداد شیخ خوردن کندر  
 مداومت داشتند و در آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم -

## در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود و گفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعداء  
 التي نزلها فی بعد فجهیا اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعداء و دیرا گویند که از کندر بخیزد  
 یعنی آن رود باینکه می بینید که بعد از من در میان آسمان و زمین بچسبیده که عالم را تاریک کرده پس  
 بر آنکیز آتند آن دو دها منم - مؤلف گوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس بر این فرقه حاجی  
 سید کاظم گشته و چه بسیار تانغ و تشاجر فیما بین تابعین او و تابعین فقهاء پدیدار شد و در میان شاگردان  
 سید کاظم خلیفه او حاجی محمد کریم خان قاجار شد و چه بسیار قتل و نهب و سلب بواسطه او در ولایت کرمان اتفاق  
 افتاد و یکی از تلامذة او میر علی محمد شیرازی بوده که خود را بیاب تسمیه نمود و برای او آن قدر کتار و قتل و نهب  
 سلب و خرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نیاید بلکه هنوز نائز او آن شعله در بلاد باقی است آنجا  
 الله من شرورهم و شیخ احمد ملاصدری را کافر میدانست و کیفیت عبارت ملاصدری بسیطه تحقیقه کل الاشیاء باطل  
 است لفظاً و معنی در این مقام سخنان بسیار کفنه است و بدین سبب او را کافر دانسته و تفصیل در مقاله طریفین

در این مقام خارج از عنوان ماست و برای این مسئله عرض عریض و متن طولی است و همچنین ملاصدری در تفسیر و تفسیر  
از تالیفات خود گفته که محی الدین عربی گفته که فرعون مات مومنا مومنا از آن پس ملاصدری گفته که در کلام ششم مندرجه  
التحقیق و انصاف اینکه سخن کفر است چه فرعون بضرورت دین کافر مرده و نفس قرآن بر آن دال است و شیخ احمد ملاحسن با  
نیز تکفیر کرده و بواسطه مسئله علم و کتاب قره لعین ملاحسن را شیخ نوشته و کلمات او را در کرده و حاجی ملاهادی سبزواری کتابی  
نوشته و در آنجا ایرادات شیخ را جواب داده و اتمتاری از ملاحسن فیض کرده و انصاف اینکه ملاحسن از شاگردان ملاصفا  
و داماد او بوده و ظاهرا اینکه بقایه ملاصدری معتقد بوده و شیخ در بعضی از کلماتش میگوید قال المسنی تماسانی تبعالا مامه  
میت الدین العربی و مرادش از مسنی ملاحسن است و مراد از میت الدین محی الدین و فی الحقیقه اگر محی الدین کافر نباشد پس  
چیز صوفی و کافر می را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میدانم و میگوید که در خواب دیدم که قیامت می است  
از خشت طلا و نقره و او تمام بود و یک خشت آن باقی بود و من در تمام آن کوشیدم و آن یک خشت را که از خشم  
پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم و تعبیر آن کردم که ولایت مطلقه من است تمام و انجام یافت و ایضا  
محی الدین گوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم و در اول کتاب فتوحات مکیه می گوید سبحان من خیر  
الاشیاء و هو عنینها و چون این کتاب بنظر علا و والد و له سمانی رسید او هم کمی از مشایخ عریض بود در حدیث و تفسیر این  
کتاب به همین مقام نوشته که شیخا اگر کسی ترا نسبت بفضله تو دهد و بگوید شیخ همان فضله خود میباشد البته رفتن  
تخواهی بود پس چگونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت بفضله خود دهی و عجب اینکه قاضی نورالله شری  
در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده و از آن پس در مقام توجیه آن برآمده و گفته که شاید در  
عقبها باشد بشدید یا مثانه تخانیه و شاید هونعینها باشد یعنی معجزه و تشدید یا مثانه تخانیه و فتح یا موعده و نشان  
تصحیف آن نموده باشند اسی کلام القاضی و این توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد و عجب مدار از اینکه شیخ بهائی زید  
بهانه در کتاب کشکول در بعین و غیر آنها محی الدین را بقطعیسم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی والفاضل  
الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر بر اینکه من در نزد  
طائفه درآمده ام تا مرا انکار نمایند و ایضا رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب است که نفس بر کفر مصنف  
آنهاست از آنجمله در یکی از رسائل میگوید که بعد از اینکه مرا معراج بروند در آنجا منی طباطبی میان من و خدا واقع شد  
و عبارتش این است نقلت یا من انانیت وانت انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت و انانیت  
التحاطبیه مختلفه و کفر این سخن الطهر بن الشمس و این من الالمس است و اما در خصوص قول بانقطاع عذاب گنج  
کلام ملاصدری است در اصفار و شرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلا ثقات تلامذه اخوند طالع  
نوری شنیدم که ملاصدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت با دگشت در رساله در اثبات خلود نوشته

در احوال شمس الثانی

ایضا ملا صدری عالم را عادت ذوق و قدیم زمانی میداند و مؤلف کتاب در منظومه الفیه توحید و شرح آن  
 ابطلاله این کلام را بنویس **تحقیق در اثبات کفر و ایمان** استیفاء نمود  
 و کتب سخن اینکه نسبت ملا صدری با شیخ احمد مانند نسبت استاد است بشاگرد اگر چه جامعیت شیخ بیشتر است  
 چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه است و کتب فقهیه بسیار نوشته در رسائل هم نوشته و از قانون فقه و زرفه  
 و از جمله فتاوی شیخ حرمت تعبیه و تشبیه است و لیکن در معقول ملا صدری با لقطع است و شیخ احمد است و هر  
 تکفیر نهایت صعب و اجتهاد است و کتب راجحت در شریعت نیست و عموم لا عمل بالقسط است که از کلام علما  
 اعلام است محل وفاق است مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را  
 معتقد باشد و با نامتفوه باشد و شیخ احمد و ملا صدری و ملائسن اگر چه ظاهر بعضی از کلمات ایشان با لقطع خلاف  
 ضرورت مذہب مسلمین باشد است و لیکن این کتب است و این فقیر بجقای مراد ایشان بر نخورده ام و پس  
 توقف در تکفیر ایشان اولی است و احتیاط را نباید ترک نمود اگر چه بسیاری از متشخصه و مریدان ملا صدری در کفر ایشان  
 سخن نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نه فهمیده اند و تلمیح شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل  
 بظن نوشته و همین طریقه شیخ احمد بوده و کیفیت که من قطع با حدیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می شود  
 که کلام امام است و حاجت بر حال و نحو آن ندارم و این سخن از انا حاجب است و در این از مننه تحصیل قطع باخبار مکاره  
 است چنانکه فقیر در تعلیقه بر قوانین و تقریر الاصول و الفیه اصول اثبات غلثت این اخبار بنویس استیفاء نمودم -

در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسانی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد بجهت رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگر چه فن او منحصر بفقہ بود لیکن در  
 و جادله بطولی داشته بخو یک غلبه بر او در غایت اشکال پیش شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکتوف کند که شیخ احمد  
 از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام است یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله حدیثی جعل کرد و کلماتی متعلقه  
 در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مبرکات آن بی حاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاندی نوشت  
 و آن در قرا کند کرد از پالیدن بالاسی و در و اخبار که داشتن پس آنرا بنزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده ام  
 شما ببینید که آن حدیث است یا نه و آیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و شیخ محمد حسن گفت که  
 این حدیث کلام امام است پس آنرا توجیبات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آنرا گرفت و بیرون رفت و از اواره کرد

در محاجه میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف با شرف عالم جلی اخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خوانده  
 بود و برای او ولد نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بعبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مولف آقا سید ابراہیم نہایت الفت داشت پس در بہان سال برای او دلدی ذکر حق تعالی کرامت بود  
 و استاد ہمیز زاکت کہ چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشہداء مزوق شد مناسب اینکہ اورا لقبہ الحسین  
 بنا مند پس میرزا اورا عبد الحسین مسمی نمود از قضا حاجی سید کاظم شی میرزا محمد حسن را میہمان کرد پس یکی از ملا  
 سید کاظم از سید سوال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقہ کل الاشیاء سید بطریقہ شیخ احمد آن عبارت را  
 لفظاً و معنی فاسد نمود میرزای مزبور گفت کہ این معنی شما برای بسیط الحقیقہ نموده اید مراد ملا صدری نیست من  
 معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما ہرچہ ایراد دارید کردہ با شنید پس میرزا مراد ملا صدری  
 را میان کرد و گفت کہ اکنون شما چہ ایراد دارید سید گفت بنا باین معنی ایرادی وارد نیست۔

در قول شیخ احمد کہ ایاک نعبد و علیست علیہ السلام

بر آنکہ شیخ احمد رسالہ نوشتہ است در باب اینکہ مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیر المؤمنین را قصد کند کہ  
 خداوند مجہول الکنہ است و آنچه در ذہن در آید مخلوق ذہن است چنانکہ حضرت صادقؑ میفرماید کلامی نمونہ  
 باد ہا لکم بادق معاینہ فهو مخلوق مشکم مردود الیکم پس باید وجہ اللہ را ارادہ نمود کہ امیر المؤمنین است علیہ السلام  
 جواب از این شہہ آنست کہ معلومست اینکہ کتہ خدا در ذہن در نیاید بلکہ بوجہ و اوصاف پی بندہ  
 خدا میریم و قصد می کنیم در ایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست کہ ہمین نحو قصد کافیست  
 علاوہ ہرچنانکہ خدا مجہول الکنہ است امیر المؤمنین نیز در اذہان با مجہول الکنہ است پس اگر امیر المؤمنین را در  
 ذہن بجز رائیم آن ہم مخلوق ذہنی میشود و بہمان سخن نیز در اینجا وارد آید و ایضاً چنانکہ خدا مجہول الکنہ است بر  
 ما ہمچنین مجہول الکنہ برای امیر المؤمنین نیز میباشند پس امیر المؤمنین در وقت ایاک نعبد گفتن کرا قصد میکند  
 بعملاً این سخن خارج از مذہب شیعہ و طور میست در اہ طور عقل و بطلانش از ابدہ بدیہیاتست و این  
 ظاہرست و این مذہب جماعتی از صوفیہ است کہ میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر در آورد۔

در استفتاء از اہل ہند در خدمت آقا سید ابراہیم و حاجی سید کاظم

و از جملہ وقایع در آخر ایامیکہ در کر بلا سکنی داشتیم اینکہ جمعی از اہل ہند استفتائی خدمت سید استاد آقا  
 ابراہیم نوشتند کہ آیا جماعت شیخیہ و شیخ احمد کا فرندیانہ و آیا سبب تکفیر ایشان چیست و عقاید ایشان کدام  
 است و آیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم و احکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نہ  
 و یک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند کہ مذہب شما چیست و برای چہ شمارا تکفیر کردہ اند  
 و سخن آنها چیست و جواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد دادند  
 آن بزرگوار بسیار نفی می نمود و ہنرگز کسی سخنی در مذہبت یا تکفیر در هیچ مجلس و ملا نام از او نشنیدہ



چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار در رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی من یأخذ قینا لشدیم سبنا قال  
 امیر المؤمنین و لکیل بن زیاد خوک و نیک فاحتط لدینک و قال الصادق ۴ لزاره قدما اشتبه من اصحابک حرزه ابراهیم  
 پس این سؤال در جواب را با استفتاء سید کاظم نیز رسید برود سید ساله در این باب نوشت و از او دلیل المتحیرین اسم گرفت  
 و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه لعلاء بن عجم و عرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول توهم اسم گذاشت  
 و شیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم و سید استاد ثالث قوم تسمیه کرد بخوکیه در خطبه شقشقیه و زود یافته پس از آن  
 مانند دعا صنی قریش فقرات چند با میناطفه محقه نسبت داده مانند این عبارت قرب عفو و افسد و با در ب فروج و نیت  
 و در با احکام ابطالها و بگذارد بر جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خود را میدانید شما  
 سب میباشید پس مردم را بایه حواله در اشتقن با اجمالش خارج از قانون سؤال و جواب است و جواب این سخن آنست  
 که کفر و ایمان از امور اجتهادیه است هر کس باید در آن اجتهاد کند و تقلید در آن کافی نیست علاوه سبب در ظاهر مفسر  
 راههای هدایت است و شکی نیست که راه هدایت فطری است و مراد حقیقت مذاهب اسلام و آن مدلول فطری  
 الله التی فطران س علیها میباشد و ایضا سبب در باطن ماول معرفت مجتلا سید کاظم در این رساله مذاهب خویش  
 احمد را بیان نموده و سخن بسیار گفته و توصیف شیخ را بی اندازه کرده و تالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه بهر قصیده  
 را یک تالیف محبوب داشته و هر خطبه را کتاب مصلحه در اعداد آورده و مذمت بحیاب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده  
 و آن کتاب را بنظر سید استاد رسانیده آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم  
 است آن بزرگوار تبسم نمود و فرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمت نامند زیرا که مطالب آن همه دشنام و شتم  
 علماء اعلام است پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند اکنون در دارالعلوم شیراز مرجع و طباخانه  
 میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته و شروع کرده بنوشتن شرح بر آن و در مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد  
 و شیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عرضند داشت که  
 رضای شما در این باب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات و هفوات و کلمات فاسده که مایه  
 اضلال عوام است نوشته و من میخواهم رفع بدعت اونمایم و مبدعات او را فاسد و متاعش را کاسد و عوام  
 را از مکر آن برهانم پس در این اثنا با شاه بغداد که بلارا محاصره نمود و فتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام  
 نمود و عجم ذلیل و خوار در نظر انجیار شدند و رفع این مشاجره گردیده -

### در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر نال شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی بود از جمله کرامات آن بزرگوار شهادت او  
 بود که با میر نوستان تاسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر هجرت شیوع

مذموب باب آنجناب غالباً بر بالای منبر لوعظ انام اشتغال و مردم را از سوء حال باب تحذیر و انظافه را کفر میفرمود  
 میرزا جواد نامی که اصل او از عرب و سکنتش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم  
 آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتای دنیا و آخرت را بشما کرامت فرمود  
 از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر شریعت و تالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی  
 من شهادت است عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیرا که نظر به نفس خیر مداد طلا بهتر  
 از دماء شهید است آنجناب فرمود بلی چنین است و لیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن بپیشوایان  
 و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود و بعبادت مستمره  
 ویرینه بعبادت مشغول شود و خیالش با و گفتند که شما امشب و با این مشبه رفتن به مسجد را ترک کنید آنجناب فرمود  
 که مگر میترسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتتم ولیکن این سعادت درست که مرا میسر و مرزوق گردد پس  
 شب ۱۳۶۴ هزار و دویست و شصت و چهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد و مسجد خود رفت و در محراب بعبادت ایستاد  
 بتضرع و زاری و بیقراری و گریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت و چون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب  
 بود و عجزه که بعبادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند و او هم بر روشن کردن چراغ مشغول و شهید ثالث در تنگنا  
 سر به سجده گذاشته و مناجات ختم عشر انبیا صنع و خشوع میخواند و میکریست که بناگاه چند نفر از فرقه فاضله  
 مسئله بایه داخل مسجد شدند و راول نیزه بر کردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده و حسنه دوم  
 را زدند که دهان آنجناب شکافته شد مجملات جمع هشت زخم با وزند که ناگاه آن عجزه فریاد بر آورد و قلبه ظالم  
 که نخواست آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود و محراب بدر مسجد نزدیک  
 بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف بر او مستولی شد از شدت زخمها و پیری و عبادت در شب  
 پس در همان نزدیک در افتاد و غش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال و اطفاش با خبر شدند و وجهی  
 را بجا نبردند و تا دوروز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان و بسیار تشنه  
 میشد و قدرت بر آشامیدن آب نداشت زیرا که آن زخم سوزش بر میداشت و طاقت شرب آب نیاورد  
 مگر در همان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد و قطرات عبرت از دیدگان خود  
 میریخت و میفرمود با ابا عبد الله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گزشت حاصل بعد از دوروز روح مبارکش بجان  
 جان در خدمت سید جوانان الف التحیه و الثناء اهل جان شافت و خواستند که جسد مبارکش را بجان برض  
 اقدس عبات نقل دهند اهل قزوین راضی نشدند و هجوم عام کردند و بدلتش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین  
 مقبره منفرد که حاجی میرزا ابوالقاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند و بعد از چند ماه و یا سال برای تعمیر

اینک است از عجزه بر داشت در دور که او را بکشند از دهان مبارکش روانه

قبرش را شکافتند همان بدن الطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بود و اکنون آن مرقده مزار معروف است  
خوشا بسعادتی آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبه شهادت را بمولف و سایر احباب و اتراب نصیب کند

### در مذهب میر علی محمد باب

و چون کلام منجربان معتمد شد پس مناسب اینکه ذکر باب و زمان ظهور مذہبش و بنیان مرتبه و معرفت او شود  
فقول و باشد التوفیق که تابعان شیخ پس از وی بر چند فرقه اندیکفره از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء نیز  
خوب میدانند جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند - فرقه ثانیه کسانی میباشند  
که در عقاید متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب نمیدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانه  
که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالباً خدمت از فقهاء  
میکرد و سخن در رشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در بد و طلوع اقاتل و تشیع بر مرقده مطهر حضرت امیر المؤمنین  
زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جمله فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن والسلوی  
چون مذہب تشیع در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فتنه  
انزال من و سلوی را حک کنند تا مایه شبهه عوام نشود و میل بزمذہب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت فائیه  
بودن را بفهمند و حل این فقره بر علت فائیه بودن نامه نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از  
چندی که مذہب شیخ شیوع پیدا کرده و هر که باید که راه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن کرد  
که فقره منزل المن و السلوی دوباره در معتمد او نوشته و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این امر مستضعف  
ست که فضیلت آفای خود را که فقره انزال من و سلوی که در حدیث صحیح وارد یافته حک نموده و او مستضعف است و

### شیخ احتجاج میرزای ساروی با حاجی سید کاظم نیست

و از وقت یاع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة الله که از افاضل تاماذه استاد بود و در نزد شیخ محمد  
حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریانشست و اراده زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طرده بیرون آمده  
که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که  
شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتا نموده بودند جواب مینوشتیم میرزا پرسید که سوال از چه بود  
گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیه ان لا یستعج  
والبصر و الفؤاد کل اولئک کان عنہ مسئوآلآ ما من نوشتیم که تاویل شریفه بخلفاء آمده است چه اول ایشان هبری  
که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کنذایس اورا تعبیر بسمع کردند و ثانی هر حکمیکه میکرد  
میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی آلہ و اصحابہ اجمعین یفعل کنذایس اورا تعبیر به هر که دند و ثالث

هر حکمی که نمود میگفت اقول بکذا و عندهی کذا پس در تعبیر بفرمود که فرموده میرزا گفت که این تفسیر برای آنست چه برایه را ایشانی  
این تا دیات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنسب صحیح است سید گفت که اگر از مشایخ شما از این آیه سؤال کنند  
چه جواب خواهند نمیزد گفت که من باشما مکالمه میکنم چه دخلی بمشایخ دارد و مشایخ ما در آن سرزمین که سیر میکنند شترنات بر زمین  
میکنند از مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل در روایات و فقه و دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشد.

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

در نفس ایشان میر علی محمد شیرازی است و او دعوی بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم  
و او در نزد حاجی سید کاظم قلندزینو و در همان زمان که مولف کتاب در عقبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید  
کاظم میر قستم میر علی محمد هم بدرس او میآید و قلم و دواتی بهراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان  
مجلس درس مینوشت در ریش خود را می تراشید و یا با مقراض از بیخ قطع میکرد و سبب معرفت او در نزد مولف کتاب  
آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صاحب نشسته بودیم دیدیم همین سید داخل شد و در دم حم  
ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد من از آن مقدمه استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب  
گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی است و از تلامذه حاجی سید کاظم است من گفتم که این مرد چه این قسم زیارت  
میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب با احترام میداند من گفتم که این غلط است زیرا که زیارت از جمله عبادت  
ست و بخوایم ما مورثه ایم دامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر  
و قبر الطهر را در غسل بگیریم و اما دورایتان بجهت احترام پس مانند آنست که با نماز نافله را بخوانیم بجهت اینکه ما قابل  
نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم مجلاً میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در وقت  
کاظمین علیها السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدو فرموده آن شخص مرتاض گفت خداوندان سید  
را بکشند داخل او را برسانند پس بان شخص مرتاض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب گفت که غیر  
از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و متکبر اعراض مسلمانان و باعث سنگ و نای ایشان شود و حاصل میر علی محمد  
بعد از اینکه بشیر از آمد در بناور برای جلب قلوب بنامی تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاد و دعوت  
میخواند تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نمود و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعای بابیت نمود و شخصی حکایت  
حکایت کرد که من بهر او او بودم و با او و توفیق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد گاه و انسرا می شدیم که گاه  
میر ویم من گفتم باران بیار و خوب است هر یک عجبانی برداریم باب نکاهی با سمانی گفت که امروز باران منبایه  
و عبا بر نمیداریم پس من بجهت استیاط عجبانی بردوش گرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی  
آمد و من عجبانی خود را باب وادم مجلاً میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد هر جا که خود عبارتی افزود خارج از

تفسیر این آیه است

تصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف سہمیل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون اما جعلنا الالباب علی الباب و لیل از این مفرقات با جمع کرده و ہمیشہ را قرآن صاحب الامر گزاشته و در اول آن گفته خیر نمیکند ہمیشہ آن است کہ این قرآن از ترمہدی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن اوست با اینکه خیر نیل بالقطع چنین آیه نیارود و فساد آن ظاہر است و این فقیر در زمان غلو با بہا در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختیم و اقتباس کردم از آنجملہ کہ گفتیم یا ایہا الشیخون ان اللہ قد ارسل رسولاً و نصب لرسولہ وصیاً فجعلتم و صیہ الہما قدیرا الخ و این طایفہ محرمات را حلال و بنی و ولی را کلی دانستہ اند و مانند نصاری با تخاصم و حلول قائلند و اعیان ایشان میگویند ما ہمان حسن حسین و یا امام دیکر علیہم السلام میباشیم و ما بعد از کشتہ شدن تا ہفت روز یا بیشتر زندہ میشویم و دنیا و این مذہب نازکی ندارد و بلکہ سید نعمت اللہ جزائری در انوار لغمانیہ نوشتہ کہ شخصی در شیراز دعوائی با بیت کرد و دنیا خاصہ نمود و چہند نفر بودند یکی ہمیشہ را محمد گزاشتہ بود و میگفت من ہمان پیغمبرم و یکی ہمیشہ علی و بگذ چون ایشان را گفتند و میبردند کہ بکشند ہمیشہ آن شخص در پشت بام ایستادہ و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفہ برادر مرا میکشند و او بعد از چہل روز بحالت جوانی زندہ میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشتہ کہ با سبب من نوشتہ کہ لوتی چہ فن و لوتی را با تا، منقوطہ نوشتہ کہ حکم کن کہ در کرمان اسم مرا در بالای منارہ جزو از آن کنند و بگویند اشہد ان میرزا علی محمد باب اللہ مجتہد از ضروری دین امامیہ است کہ پیش از صاحب الامر نائب خاص نیاید یعنی بعد از غیبت کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نمیفرستد و صدوق در رسالہ اعتقادات فرمود کہ این ضروری دین امامیہ است و اتحاد و حلول باطل است و این باب باعث فساد و اضلال شدہ چہندین ہزار خلق را در تہجان و مازندران و ساسا شہر با بکشتن دادہ اورا کشتند و آئیہ برای حاجی محمد کریم خان ساختہ ان الکریم کہ بیان کان کریما در مقامات علیہ بالکلیہ عاجز و جاہل بود از آنجملہ در زمان سلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کا لانعام از جانب سستی ابجوانب محمد با و شاہ اورا در قلعہ جہرین مجبوس ساختند و از نوشتجات اورا سالما و خطبہا در دست مردم افتادہ بود و برخی آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و کہ وہی از معتقدینش اورا نائب امام و نمرقہ اورا امام غائب و بعضی رسول و معارضتہ علماء تبریر از اطیاب باب خیر ان مآب خاتم نبیینند

انہا بر حسب امر ہمایون اعلی اورا بمجلس خاص حضرت ولی عہد دولت ابد مہد آوردند علماء اعلام و فقہاء اسلام حاضر شدہ بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد متقی کہ مذہب شیخ احسانی و حاجی مرتضی قلی مرتضی ملقب بہ علم الہدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء با سید جمال احترام بطہور آورودہ در ہنگام جلوس حضور شاہنشاہ معظم اورا بر خود مقدم نشانیدند و ولی عہد نیز با وی توجہ و التفات نمودہ پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد کہ حکم پادشاہ است شما دعوائی خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب



آن محقق کرد اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرض تصدیق من خالی از وضعی نخواهد بود و مرا  
شما سه سوال هست اول آنکه بر سیاق قرآن و تحسیفه و مناجات و اطراف و اکناف ایران منتشر شده از  
شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجه ملا محمود گفت که  
من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید والا فلا سید باب گفت از من است نظام العلماء گفت معنی کلام شما  
که گفتید از خداست این است که زبان شما مثل شجره طور است بهیئت رو باشد ان شاء الله از درختی درو  
نبود چرا از نیک بختی در این همه آوازها از شجر بود و اگر چه از حلقوم عبدالله بود سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء  
گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته و کجا گذاشته اند معنی باب چیست و شما را ضی باین اسم سید  
نیستید باب گفت که این اسم خداست داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت و در خانه کعبه یا بیت المقدس یا  
بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خداست نظام العلماء گفت البته در این صورت را ضی هم سید با هم  
خدای معنی باب چیست باب گفت باب باب اما مدینه اعلم و علی بابا نظام العلماء گفت شما باب مدینه اعلم  
هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدای را که من چهل سال است قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب  
برسم مقدور نه می شده حال الحمد لله در ولایت خوم بسرا لاین من آمده اید اگر چنین شد و معام من کردید که شما  
باید منصب کفشدار بر این دهبید سید باب گفت کویا شما حاجی ملا محمود یا بشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شما  
شما اجل است یا این صبی بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شایسته را بعهده  
فرمود که ما هم این مسند را بشما که با سید و امیر داریم و تسلیم مینمایم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که  
فرمود العلم علما علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کندی یعنی بهم میرساند که  
تخمه میشود بعضی بجای رقع مسی که در برخی بنجر بجای بنجر بسوی مصنم و غشیان منجر میشود یا براق منتهی میشود با  
گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگویند که من علم طب نخوانده ام  
این دو سخن با هم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بیطره است  
داخل علوم نیست و لهذا بابا بیت منافات ندارد پس روی باب کرده گفت که علم ادیان علم اصول است  
و قروع و اصول مبنی دارد و معاد پس بگویند که آیا سمع و بصر و علم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب  
گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خداست و در مرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سر که در دو شتاب عین  
یکه گیر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و بکذا علاوه باین ذات لا عند له است علم عین ذات  
ست ضد دارد که جعل باشد علاوه باین دو مغصده خدا عالم است پیغمبر عالم است و من عالم در علم مستر که شیم  
ما به الاستیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از و پس مرکب شد از ما به الاستیاز و ما بالاشترک

و حال اینست که خدا مکر کب نیست سید باب گفت که من حکمت خوانده ام شاہزادہ تبسم فرموده نظام العلم بویا گفت  
 که علم فریغ مستنبط از کتاب وسعت است و فهم سنت و کتاب موقوف بر علوم بسیارست مثل صرف و نحو و معانی  
 و بیان و منطق شما که باید قال را صرف کنسید باب گفت کدام قال نظام العلم جواب گفت که قال لعل  
 قولاً پس خود بمانند اطفال نو آموز دبستان صرف کرده گفت قال قالوا قاتلنا قلن <sup>تالی</sup> و رویا ب کرده گفت که باقی را شما  
 صرف کنسید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلان کنسید باب  
 گفت اعلان کدام است پس نظام العلماء بعضی را اعلان کرده گفت که باقی را شما اعلان کنسید باب گفت که فراموشم  
 شد نظام العلماء گفت هو الذی یریکم البرق خوفا و طعنا ترکیب نمائید خوفا و طعنا بحسب ترکیب چه چیزست باب گفت در  
 نظم نیست نظام العلماء معنی این حدیث را از او پرسید لعن اعد العیون فانما ظلمت العین فانما ظلمت العین الواحد سید  
 گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضی الله عنه <sup>سید</sup> ما لیل علی خلافة جدک علی بن ابی طالب قال الرضام آیت انفسنا قال  
 لولنا لانا قال لولا ابنا ووجه استدلال رضا چیست و وجه رد ما مون چیست و کیفیت رد رضا چیست سید متعجب ماند  
 پرسید که حدیث است نظام گفت بلی واقامه عدلین کرد و گفت که اگر دعوی بر میت بود قسم است نظاری نیز ذکر میکردم  
 نظام العلماء گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تکیه شت حاصل گفت  
 که این مرد ابرست عنقریب میبرد و اولادی از او نمانند حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نمکنین شد از برای تسلیه آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعا شان نزول سوره است  
 نظام العلماء گفت آری واقامه شهود نمودم سید مهلتی خواست و نظام العلماء از سر این سخن درگزشت و از دیگر  
 درآمده و گفت ما در ایام شباب و جوانی باقتضای سن مطانیه میکردیم و این عبارت علامه را می گفتیم حال بنیو احم شما  
 معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی و جب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و چرا باید  
 چنین باشد سید باب تأملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حصار گفتند بلی نظام العلماء گفت که از علامه بنا  
 از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستی سید جواب داد که چیزی بنماطرم نمیرسد نظام العلماء گفت که یکی آن  
 معجزات پنجم بر ما صلی الله علیه و آله و سلم قرآن است و اعجاز آن بفصاحت است و بلاغت تعریف فصاحت و بلاغت چیست  
 و نسبت میان اینها تباین است یا تساوی و یا عموم و خصوص مطلق و یا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در  
 نظم نیست حصار متغیر شده نظام العلماء گفت اگر مابین دو وجه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را برد و میگذارم ملاحظه  
 معانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی و دعوی با بیت مینانی باب گفت بنا را بر سه میگذارم ملاحظه گفت  
 معلوم است وقتیکه دو نشد باید سه را گفت نظام العلماء گفت سه هم غلط است چرا پرسید بلکه شک در نماز صبح یا مغرب  
 کرده ام آیا بعد از رکوع است یا قبل از رکوع و یا بعد از کمال سجده تین است ملاحظه معانی گفت شما شکر بکنید که اگر می گفت

بنابر دو سیکر از امیر زیرا که شغل منتهی بر آنست و منتهی بقین میخواند آنوقت چه میکردید پس ملاحظه گفت که تو نوشته اول  
 من آمن بی نور محمد و علی علیه السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من است ملاحظه گفت آنوقت  
 تو مستبوع و آنما تابع و تو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم و اعلیٰ آنها  
 عظیمتر من شیشی فان لله المثل و لکن رسول و شما در قرآن خود نوشته گفته اید چرا و از کجا سید باب جواب داد که مثلث محسوسست  
 چه تفاوت دارد و علماء مجلس بکنند دیدند پس ملاحظه گفتی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید میران بماند نظام العلماء  
 بقاعده نظام طفره راجع از شمرده از مشنوی بیستی بر خواند و اظهار مشرب ذوق کرده و گفته و چند از این الفاظ و اضمار و مجاز  
 سوز خواهم سوز با آن سوز سازد من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم و بسبب است  
 من جمعی قدم در دایره ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم مردم و عالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت  
 میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلیٰ حضرت سلطان اسلام محمد شاه مرلیض است او را مستحق ده حضرت شایزه  
 گفت که چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجودت تصرفی کند و ترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد  
 از ظهور این کرامت این مسند را با و خواهیم و اگر داشت سید گفت در قوه ندارم ملاحظه معانی گفت پس بی جهت است  
 نه می شود در عوالم لفظ کنگ و در عوالم کنگ پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم و گفت الحمد لله  
 الذی خلق السموات بالفتح شایزه تسمی فرمود و منمود و ما بها و الف قد جمعا یکسر فی القصب و فی البحر مع سید گفت که  
 اسم علی محمد باب و فوق دارد نظام العلماء جواب داد که هر علی محمد و محمد علی باب و فوق دارد آنوقت باید شما ادعای  
 ربوبیت بکنید نه دعوی بابت باب گفت من آن کسم که هزار سال است که انتظار ظهور مرا می کشید حاجی ملاحظه  
 گفت یعنی شما مهدی صاحب الامرید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت  
 که نام مبارک او محمد بن حسن است و اسم مادر او زینب یا صیقل یا سوسن و نام تو علی محمد و نام پدرت و مادر ت چینی  
 دیگرست مسقط الراس آن حضرت در سامره است و مسقط راس تو شیراز است من مبارک او بیش از یک هزار است  
 و عمر شما قریب پنجاه سال مخالفت در میان است و انگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید  
 نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیگ روز دو هزار بیت کتابت میکنم که مقبول  
 چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در طبقات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد  
 آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوی بیجاصلیست مجلس  
 منقضی شد و سید را بجائی سپردند از آن پس باز او را بمنزل شایزه آورده و درنده خواستند او را چوب زده باشند  
 فرشتان سرکاری بواسطه حسن عقیدت انکار کرده پس بگم شیخ الاسلام و حاجی ملاحظه و ملازمان ایشان سید را چوب  
 بسیار زدند و او میگفت غلط کردم و خطا کردم و که خوردم و تو به کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی او را کشتند

## در احوال حاجی محمد کریم خان

و از جمله طوایف شیخیه حاجی محمد کریم خان است و چه او از شاگردان حاجی سید کاظم و از طبقه علییه قاجاریه است و این  
 سبب اشتهار و قوت و کمندی پیدا کرده و مذاهب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا و پیغمبر و امام و  
 رکن رابع که حاجی محمد کریم خان است و میگویند که رکن رابع در هر زمان لازم است و اقرار بآن متختم و بر این  
 دلیل معتدل اقامه نموده اند که هیچ عقلی بر آن دلالت ندارد و اخبار بر آیه تمسک شده اند که اخبار احاد هم  
 در استناد آنها سخن بی پایان است و هم دلالت آنها محل خدشات و بر فرض دلالت اخبار ظنی را در مقام  
 اثبات اصول عقاید چه حجیت و بر فرض تسلیم مستحق اینک در حالت غیبت امام لازم است که بعلماء اعلام پیروی  
 کنند و این مراد را کسی منکر نیست علاوه چگونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اخلاط و قصور فهم او در نجس  
 از اسوله واجوبه در طهران بچاپ رسیده و اگر حاجی مزبور در کرمان نبود بالکل در یک سال او شاع او از سطوح  
 علماء اعلام قیاسه میورده لیکن در کشته بود و از جمله معارفاتی که با حاجی محمد کریم خان شد و منزل نواب چشمه آلود  
 شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر چه وقت میتواند روز را افطار کند و نماز را قصر کند حاجی گفت هنگام  
 غروب از منزل مسافر معتبر است و تکلیف وی افطار صوم و قصر صلوته است شخصی دیگر گفت که این حکم شما خلاف  
 ما نازل شده است و مخالفت سیره قوم و اجلع زیرا که علمای حدی برای شخص ذکر نموده اند حاجی گفت که اجتهاد من  
 این است انما الاعمال بالسنن است شخص باینست سفر مسافرت ایضا وقتی یکی از امیرزادگان عظام از حاجی  
 محمد کریم خان سوال کرد که شما فرموده اید که مطلق انحال از واجب و سنت معنی از وضوء است گفت بی الاصل  
 استحاضه که نفس و روتن و می دارد دست رسول خدا صلی الله علیه و سلم ملت خورد اسحق و سهله فرمود ما چرا کار را  
 خود مشکل کنیم نتوانست کوبید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار است چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب  
 ترمذی روایت کرده که قال الله ذی یغسل مع الوضوء عند الجنابه ایضا از او سوال شد که ماده تلمیذ را  
 در قاموس از کجا باید پیدا کرد گفت تفاریح را در فرج باید جست و تلامیذ را در لند چون تفحص کردند نیافتند حاجی  
 گفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل گذاشته در مجلس و یکمین صحبت گذاشت با و گفتند که تلام در اصل تلامیذ  
 بود و ذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سندن دارد شخصی گفت که در صرف مقرر است که خاسی  
 را بجمع منتهی الجموع میبزند لام را حذف میکنند کجا قالوا فی حذف اللام فی جمع الخاسی بحجت استتقال کلمه مثل  
 سفر جل که شفاع می گویند حاجی گفت که لام حذف می شود چه دخل بذال دارد پس بر اولام الفعل مشتبه شد  
 بحرف نصوص ایضا در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرد یکی آن  
 امیرزادگان گفت که ترک معانی در آن بسیار شده و اما ترک ماده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان گفت که عزیز کرد

قاموس نیست و حال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده غریب البحر یکی از امیرزادگان عظام گفت که  
 این کلمه بازاء است یا بازال گفت بازاء است پس بکتاب قاموس و نهایت و صحاح و مجمع البحرین جمع  
 کرده نیافتند بعد فکر کردند گفتند که شاید ماده بر ششامشبه شده باشد و بازال باشد و دیدند که در قاموس  
 نوشته عدلی النقا، ملائنه امیرزاده گفت که بازال است و معنی دوست و بهر که گفته است که بازاء است و  
 قاموس ایراد کرده که آنرا مهمل گذاشته از بی سوادسی است حاجی گفت که کلام امام است چگونه میتوان تغییر  
 داد امیرزاده گفت که این سخن از شخص فاضل قبیح است نه زمان معصوم است که خود معصوم بفرماید که این  
 کلمه بازاء است تا متابعت کنیم و کلام لغوین را باطل انکاریم و نه خطا صحیح صحیح معصوم در وقت  
 که کسی را مجال آنکار نباشد و آنگهی کلام امام لغت عرب است البته لفظی استعمال می نمایند که شاذ و نادر  
 نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود و اگر اسم آن کتابی که این دعاء در او است بیان کنید ثابت میکنم که با  
 زال است حاجی چون جوابی نداشت گفت که شب بسیار گذشته پرخاست و رفت امیرزاده در کتب  
 معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی و وسیلة النجاة و سفینة النجاة و اقبال دعاء مزبور را پیدا کرد تا  
 محمد تقی پسر آقا عبدالحسین بن آقا باقر بهبانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت و در آنجا با  
 نوشته بود و مطابق با قاموس بود که بازال بود ایضاً روزی در مجلسی شخصی از او سوال کرده که در  
 عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنة علی بن محمد ایثانی صفت محمد است یا علی که  
 مضاف الیه است حاجی گفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانی  
 مضاف است عالمی در آن مجلس بود گفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار  
 مثل یا بنت محمد المصطفی و زوجة علی المر قاضی و ام الحسن المجتبی علیه السلام و الصلوة و در فقرات زیارت  
 فاطمة و اردست یا ام الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة و در موضع دیگر وارد دست السلام علیک یا فاطمة  
 بنت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و در دعای عدیله وارد دست که بعد رسول المختار علی قاص  
 الکفار و از این قبیل بسیار است همچنین صفت مضاف نیز بسیار است مثل ذوالعرش المجید و جاشی غلام  
 زید الشریف بالرفع و همچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقره دعاء که ثانی  
 بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه و سلم و همچنین صفت از برای موصوف مضاف با فیدن موصوف  
 بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقره دعاء باین معنی که محمد بن علی علیه السلام دوم  
 باشد نه آنکه محمد دوم باشد و آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی  
 گذشته و این محمد بن علی دوم است و ظاهر از فقره دعاء این معنی است حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام



از آن عالم خبر ساند و گفت همیشه بنای شما بر تفصیح مردم است و بنای تراعداشت که آن عالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در رد بر او و اگر متفهم ایراد باشد در آن کتاب نیاید آن

کتاب **سید محمد باقر بن سید علی** خواهد شد

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذۀ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و باذکات و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که آزار شد تلامذۀ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال

نهایت مسلطه در او افر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطه زیادتی مرحبت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن

عهد بخلاف او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سرآمد اهل زمان بود و در نزد درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تعزیر خوش و تحریر دلکش داشته و در جدول و محاجه ید طولی داشته

بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که مور علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی ندانسته در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکریم استناد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست

عامه و تامة از دار السلطه قزوین مستفی باوشده و او را بر ادوی بود مسی بجای میزار فیج و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب و دواهی تفسیر قاضی را در نزد او میدیدم و در برایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میگفت

حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و در رساله در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد بر آدم و چون این فقیر در اصعبان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که

وعده کرده بود که اجازه بویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاگردان آن جناب طالب اجازه شدم که تیمنا و تبرکات در سلسله استاد از اساتید او هم داز او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید

محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازه آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این است هو الجیر والمجیر و بنتمد و شتبعین

**صورت اجازه آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنالوا الا بالهدى و كرمنا بتحصيل طرق العلم واليقين والصلوة والسلام على خير خلقك محمد المصطفى على كافة الالسن و اجمن جمعين الذي اصطفاه من جميع الانبياء والاوصياء

والملائكة المقربين و جعله خاتم النبيين و جعله سيد المرسلين و جعله سيد الوصيين و جعله سيد الانبياء و المرسلين و جعله يقول العبد الخاطي الجاني القاصر الراجي الى الله العاقل السائر السيد محمد باقر بن علي الحسيني القزويني

البنينا الله تعالى يا من العفو والعفوان و حشر جماع اجدادهم في دار الجنان الذين هم شفعاؤ الائنس و الجنان ان من

اعظم نعماء الله تعالى على العباد ووجود المقدمين من العلماء في البلاد واخذوا بحمل الائمة عليهم السلام في اخذ معالم الدين من الفقهاء الذين عليهم وثوق واعتماد فانه فوق كل نعم الله سبحانه على قاطبة العباد منهم اجماع لصفات الكمال والعلم والحاظير الا انواع الممكنة والحكم العالم العامل والمفاضل الكامل الصاعد في مدارج التحقيق والتدقيق ذو الفهم الرشيق والذهن الوثيق وصلاح الخلق فتح الدقايق المويده من الله الميرزا محمد بن سليمان الشنكاري من سوء الظاهر والباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الى دار السلطنة قزوین وتوقف فيها مدة طويلة واشتغل بتحصيل العلوم الدينية لدى وحصل ما ينبغي تحصيله مريده ثم سافر الى دار السلطنة اصفهان وصرفت عمره في تحصيل العلوم الشرعية وكسب الكمال العالية ثم سافر الى ماكن المتبركة والمقاعد المتعالية الشريفة والعتبات العالية الرفيعة على مشرفها آلاف الشا، والتحمية وتوقف فيها مدة من الزمان ابتغاء لتكميل بينه في تكليبه وينبغي تسديده ثم رجع الى وطنه فاخترته في احواله فوجدته متمكنا من استنباط الاحكام الالهية من مداركها المعلومة وبالغاصد الاجتهاد وله الفقه عند رجوع العباد اليه في اخذ معالم دينهم والحكم بين الناس عند الترافع وعليةكم الاتكال والاعتماد بما افق وحكم فارضوا به حكما وله الاثار المتشابهة للامر الله المنذر القهار لطلبة من طائفة من كل فرقة بعد الرجوع اليهم في كل حاله ليركبوا فرافض الله ومجرباته ومرصياته ويكثر ذوا عن محرماته و مسوغناته ومن هبته فان الداعي لارسال الرسل وانزال الكتب من الله العزيز الكريم كتاب انزلناه اليك ليخرج الناس من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد فابرز ما في تكميله وما ينبغي ابرازه من اهل الفضل والكمال واعلم ما في باله ما ينبغي اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجابة المتداولة من السلف الى الخلف وقد حكى السني الاستاذ الاعظم طاب مضجعه عن الشيخ النجاشي عن احمد بن محمد بن عيسى قال خرجت الى الكوفة في طلب الحديث فقلت بها الحسن بن علي الوشاء فقلت ان يخرج كتاب العلاء بن رزين العلاء و آبان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجيرهما فقال يا رحمة الله وما جعلتك اذ هيبت فاكتمت بها وسمع من بعد فقلت لا امن احدان فقال لو علمت ان هذا الحديث يكون له هذا الطلب لاشكرت منه فاني ادرت في هذا السجدة تسع مائة شيخ كل يقول حدثني جعفر بن محمد عليه السلام فاستجازني زيد توفيقه وعلمه وتقويه وجعل الله كل يوم منه خيرا مما مضى ابتغاء لاقبال اسانيد الاخبار الى مهابط الوحي ومخازن الاسرار من النبي والائمة الاطهار عليه وعليهم آلاف الشنا، والتحمية من الكريم العزيز الغفار واخترت عن منقصة الانقطاع والانفصال فاجزته زاد الله فيما زانه وصانه عما شانه ان يروى سمعة مني وما وقعني الله تبارك وتعالى من دقايق الاما فكر مما خلت عنه كتب الاخبار وما وقعني الله تعالى لاظهاره في قالب التاليف والتركيب وكل ما جاز لي رواية من الاخبار الروية عن نواب العلوم الالهية خاتم الرسالة الجامعة والجامعة الحجج الالهية والادعية والناجيات الماثرة سيما الصحيحة السجادية والمعنفات في الاخبار والفقه من اسبابنا الامامية وغيره من المصنفات في العلوم الدينية كتب التفسير والعوات والزيارات والرجال وغيره بايتنا الاموال